

ناگفته‌های زندگی طالقانی

متن کامل گفت و گوی کیوان مهرگان خبرنگار روزنامه اعتماد با دکتر ابراهیم یزدی

۱۹ و ۲۰ شهریور ۱۳۸۷

*هر سال که به روزهای ۱۹ شهریور که مصادف است با سالگرد درگذشت آقای طالقانی می‌رسیم شاهد برگزاری مراسم مختلفی در اقصی نقاط کشور برای ایشان هستیم. از یکسو بیش از ۴۰۰ نفر از نیروهای روشنفکر دینی و گروه‌های سیاسی فراخوان می‌دهند و دعوت به برگزاری مراسم می‌کنند، از آن طرف هم نیروهای سنتی جامعه مانند جامعه روحانیت مبارز تهران و بخش‌هایی از حاکمیت برای آقای طالقانی مراسم می‌گیرند. برای جوانانی که امروز شاید آن موقع که طالقانی فوت کرده بود یا به دنیا نیامده بودند یا تازه به دنیا آمده بودند این سوال پیش می‌آید که طالقانی وسط این دو گروه چگونه قرار می‌گیرد. مگر می‌شود یک فرد یا یک روحانی هم از طرف نیروهای نواندیش دینی مورد تجلیل و تمجید قرار بگیرد و هم از سوی نیروهای سنتی؟

مرحوم طالقانی یکسری ویژگی‌هایی داشت. آن ویژگی‌ها موجب شده بود جایگاه ویژه‌ی در مبارزات ملی و مبارزات اسلامی در میان اقشار مختلف داشته باشد. اگرچه طالقانی یک روحانی بود اما شاید بتوان گفت فاقد ویژگی‌هایی که به طور رایج در بسیاری از روحانیون وجود دارد، بود. یعنی اهل مرید و مرادی نبود، این‌گونه نبود که برای خودش حق ویژه‌ی قائل باشد. از برخی از کارهایی که آقایان اهل منبر می‌کنند پرهیز داشت. به همین دلیل هم توانست با بسیاری از نیروها رابطه متعارف انسانی ایجاد کند. او اگر چنین روحيات رایجی را داشت، اگر می‌رفت دنبال منبر و زعامت قطعاً با هوش و نکاوت و استعداد و حافظه‌ی که داشت می‌توانست یکی از بلندپایگان حوزه شود. اما او به چنین چیزی خیلی اعتنا نداشت.

* چرا اعتنا نداشت؟

او رسالت خود را در آنها نمی‌دید. او رسالت خود را در آگاهی بخشیدن و ایجاد انگیزه در مردم می‌دید. خاطره‌یی برایتان تعریف کنم تا روحیه او بیشتر مشخص شود. حاج آقا قمی‌زاده از بازاری‌های بسیار خوشنام و پرتحرک ما بود. ایشان زمانی که یک بازرگان جوان در بازار بوده با مرحوم طالقانی آشنا می‌شود. در آن موقع مرحوم طالقانی در قلعه‌وزیر، در خیابان امیریه نرسیده به چهارراه شاپور منزل داشت. من هم برای اولین بار در آنجا خدمت ایشان رسیدم. مرحوم قمی‌زاده می‌گوید من یک روز رفتم آنجا و یک بسته‌ی را جلوی آقای طالقانی گذاشتم. ایشان همان‌طور که روی زمین نشسته بود یک نگاه کرد به بسته و یک نگاه کرد به من گفت این چیست؟ من گفتم اینها وجوهات من است. با یک حالتی گفت این بسته را بردار و برو. اینها چیست که برای ما می‌آورید. مگر خودتان نمی‌توانید در راه خدا خرج کنید؟ اینها را می‌آورید به ما می‌دهید که ماها را فاسد کنید؟ بروید خودتان خرج کنید. ببینید! این یک روحیه خاصی را بیان می‌کند. روحیه‌ی که اهمیت به مال و منال دنیا یا امرار معاش از طریق محراب و منبر نمی‌دهد. اما من گفتم روحیه مرحوم طالقانی هیچ حق ویژه‌ی به عنوان یک روحانی مطالبه نمی‌کرد. وقتی نهضت آزادی تشکیل شد و وقتی مرحوم طالقانی خواست به نهضت آزادی بپیوندد و جزء اعضای موسس امضا کند و بعد عضو شورای مرکزی شد در شورای مرکزی هیچ حق ویژه‌ی برای خود قائل نبود. او همان اندازه رای داشت که یک جوان که ممکن است به سن فرزند او باشد. بنابراین این روحیه در تعامل با بقیه موثر بود. علاوه بر این او به همه با هر اندیشه‌ی احترام می‌گذاشت. حتی به اهل کتاب، به یهودیان، به مسیحیان، زرتشتیان، مارکسیست‌ها. یادم می‌آید زمانی که ایشان برای مدت کوتاهی بعد از وقایع سال ۵۰ (که در زندان بود) آزاد شد (البته دوباره دستگیر شد) فعالیت‌های مسلحانه مجاهدین خلق اولیه و چریک‌های فدایی در ایران بالا گرفته بود. آقای تقی بانکی که (او را داود نیز صدا می‌زدند) به امریکا برای ادامه تحصیل آمده بود از مرحوم طالقانی برای من یک پیغام آورد که «شما در نشریه پیام مجاهد تبعیضی بین مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها قائل نشوید.» به مارکسیست‌ها و چریک‌های فدایی خلق بند نکنید. ایرادات مسلکی را در مورد آنها مطرح نکنید. سعی کنید از فداکاری‌های آنها بحث شود. ملاحظه کنید این روحیه نسبت به دیگران روحیه متفاوتی بود. همان‌طور که در زندان بود بحث داغ نجس و پاکی در زندان مطرح شد. مرحوم طالقانی به این بحث‌ها دامن نزد و وارد آن بحث‌ها و مقولات

نشد. البته در زمان خود مارکسیست‌ها را هم نقد می‌کرد. مثلاً در کتاب مالکیت در اسلام مارکسیست را مورد نقد و انتقاد قرار داده است. اما در سلوک اجتماعی با همه دوست و رفیق بود. مرحوم طالقانی هیچ اعتقادی به عملکرد نواب‌صفوی و دوستانش نداشت. منتقد آن شیوه عمل بود. منتقد این بود که چون کسروی چنین اعتقادی دارد باید وی را بکشند. اما هنگامی که نواب‌صفوی و دوستانش تحت فشار حکومت مجبور شدند متواری شوند، به آنها پناه داد. در حالی که با نظر آنها موافق نبود. بنابراین طالقانی توانسته بود به‌عنوان یک شخصیت برجسته دینی و سیاسی در تعامل با همه نیروها رعایت حق و انصاف را بکند. نمونه‌های آن چیزی باشد که همه را به آن دعوت می‌کند. در مسجد هدایت (که شب‌های جمعه بعد از نماز مغرب و عشا سخنرانی می‌کرد و من یک پای ثابت آنجا بودم؛ از زمانی که دانشجو بودم تا زمانی که از ایران رفتم) می‌دیدم که ایشان چگونه با دیگران برخورد می‌کند. این خصوصیت ویژه باعث جلب همه نیروها شده بود. عمیقاً به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم اعتقاد داشت. اهل مباحثات، تظاهر و ریا نبود. و این اعتقاد راسخ و عمیق در کلمات، بیانات و حرکات وی کاملاً منعکس و متجلی بود و هر کسی را جذب می‌کرد. هر کسی با آنتن فطرت خود آن سخنان را می‌توانست بفهمد و توجه کند.

*مسجد هدایت به خاطر نزدیکی با بازاری‌ها باید تیپ سنتی را جذب می‌کرد اما ما وقتی سرگذشت مبارزان مذهبی و دینی خصوصاً نواندیشان دینی (چه آنها که به قدرت رسیدند و چه آنها که نرسیدند) را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم همه از دانشکده و دانشگاه‌ها (از گوشه و کنار) خودشان را به مسجد هدایت می‌رساندند. چه بسا در بین مسیر مسجد هدایت چندین مسجد وجود داشته است. اینکه از این همه مسجد می‌گذشتند و خودشان را به مسجد هدایت می‌رساندند ناشی از چه بود، چطور باعث شده بود روشنفکران جوان را جذب کند؟

اینجا باید سخنان شما را تصحیح کنم. مسجد هدایت در خیابان استانبول است و آن خیابان از مدرن‌ترین خیابان‌های تهران بود و این مسجد نزدیک بازار نیست. شما می‌دانید اکثر سینماهای معروف تهران در آنجا قرار داشت. بهترین تئاترها در لاله‌زار و اوایل سعدی بود. بنابراین مسجد هدایت بخشی از مقبره مرحوم هدایت بود که تبدیل به مسجد شده بود ولی هنوز (در آن تاریخ که من دارم صحبت

می‌کنم) مقبره جدا از مسجد بود. خب در چنین مرکزی که مرکز متجددان و جوانانی بود که اهل سینما و نمایش بودند شب‌های جمعه جمعیت موج می‌زد. هم جمعیت دختر و پسرهایی که مدرن بودند و می‌رفتند به سینما و کافه‌ها و همچنین آن جوانانی که از لابه‌لای اینها خودشان را از دانشگاه‌ها همان‌طور که شما اشاره کردید به مسجد هدایت می‌رساندند. مخصوصاً در دوم مسجد که از پاساژ باز می‌شد دقیقاً کنار در گیشه سینما بود. عده‌یی می‌رفتند به سینما و عده‌یی به مسجد می‌آمدند. اما اینکه چرا جذب کرد این است که طالقانی در شیوه ارائه قرآن روش خاصی داشت. بسیاری از معانی خیلی عمیق قرآن را می‌توانست برای جوان‌ها بیان کند و به سطح آگاهی برساند. نوآوری‌های بسیاری در مورد معانی قرآن دارد. قرآن‌های سنتی آن را نداشت. اولاً در آن تاریخی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم بحث قرآن مهجور بود. قرآن را فقط برای ثواب آن می‌خواندند. حتی در حوزه‌های علمیه تفسیر و تدریس قرآن اصلاً رایج نبود. علامه طباطبایی یکی از علمای بزرگ که تفسیرالمیزان نوشت خیلی مورد استفاده جامعه روحانیون قم قرار نگرفت. بعضی‌ها بسیار منتقد بودند. بعضی‌ها اعتقاد داشتند قرآن را نباید تفسیر کرد و برای ثواب آن باید خواند. طالقانی در چنین زمانی شروع به تفسیر قرآن می‌کند. اما یک تفاوت اساسی بین تفسیر قرآن طالقانی با تفسیرالمیزان وجود دارد. من تقریباً تمام تفسیرالمیزان را در طول این سال‌ها خوانده‌ام. تفسیرهای دیگر مانند نمونه را هم خوانده‌ام. تفسیر طالقانی را هم خوانده‌ام. شما با خواندن تفسیر طباطبایی می‌توانید یک قرآن‌شناس بشوید؛ کسی که تبحر در فهم و ترجمه قرآن پیدا می‌کند اما شما را به حرکت در نمی‌آورد. شما می‌توانید ملای قرآن بشوید اما تفسیر قرآن طالقانی به شما بصیرت و آگاهی، بینش و جهت می‌دهد. شما را به حرکت و تکاپو درمی‌آورد. ما این را کاملاً در کلاس‌های خودمان که در انجمن‌های اسلامی دانشجویان در امریکا تشکیل شد و جزء آموزش‌هایی که قرار داده بودیم و از کتاب‌های ماخذي که می‌خواستیم حتماً بخوانند و از روی آن بحث کنند، «پرتوی از قرآن» بود، که ما مشاهده می‌کردیم کسانی که این تفسیر را می‌خوانند منقلب و عوض می‌شوند. اگر آن شخص به دین اعتقاد نداشت آن را می‌گذاشت کنار، ولی اگر به دین اعتقاد داشت کاملاً یک نگاه بسیار جدیدی از قرآن پیدا می‌کرد. یعنی همان چیزی که قرآن می‌فرماید این کتاب آمده است که مردم را صاحب بصائر بکند، این را در آن پیدا می‌کند. علاوه بر این طالقانی برای فهم آیات قرآن از علوم جدید بهره می‌گرفت و استنکافی نداشت که برای فهم بهتر قرآن از دانش روز استفاده کند. هم خودش دانش روز را مطالعه می‌کرد و هم آنجایی که دسترسی نداشت از کسانی که در این رشته‌ها متخصص بودند

از آنها درخواست می‌کرد، با آنها می‌نشست و گفت‌وگو می‌کرد و این مطلب دانش روز را در کتاب «پرتوی از قرآن» می‌بینید. همین باعث شده بود که بسیاری از جوانان را جذب کند. جوانان دینمدار آن دوره برای تقابل با تهاجمات گروه‌های غیردینی یا ضددینی که در دانشگاه در یک دوره‌ی جو غالب را داشتند، نیاز به این‌گونه آموزش‌ها داشتند، ما آن دوره‌ی که در دانشگاه تحصیل می‌کردیم، در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها ایران در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ جو غالب دست کمونیست‌ها و توده‌ی‌ها بود و ما دائماً در چالش با این نیروها بودیم. نسل جوان آن روز نیاز داشت به مبانی فکری خود تسلط داشته باشد و بتواند به این چالش‌ها پاسخ بدهد. کلاس‌های مرحوم طالقانی در کنار کلاس‌های سخنرانی بازرگان در مجوز کردن جوانان ما به سلاح دینی بسیار موثر بودند. اینها باعث شده بود که جوانان جذب شوند. جوان‌ها نیاز خودشان را در آنجا می‌دیدند در حالی که در مساجد دیگر این‌طور نبود. در مساجد دیگر نگاه‌های دینی از یک سطح سنتی جلوتر نمی‌رفت. همان‌طور که عرض کردم اصلاً بحث آیات قرآن مطرح نبود. من برای اینکه نگاه روحانیون دیگر به نسل جوان را بیان کنم مجبورم خاطره دیگری تعریف کنم. وقتی در انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودیم (من عضو شورا و هیات اجرایی بودم) آمدم تصمیم گرفتیم در اعیاد اسلامی یک برنامه‌های جدیدی بگذاریم و جوانانی را جذب کنیم. یکی از برنامه‌هایی که داشتیم میلاد نبی بود. ما هر جا رفتیم هیچ مسجدی به ما جا نداد. آن موقع هم رسم نبود که مسجد به دانشجویان بدهند. محل انجمن اسلامی هم یک جای بسیار کوچکی بود که ظرفیت اجرای برنامه نداشت. خوب من به عنوان مسوول رفتم با مرحوم طالقانی صحبت کردم. ایشان خیلی ناراحت شد و گفت بیایید در همین مسجد فعالیت کنید. در مسجد قسمت مقبره هم باز کرد. فرش پهن کردند و صندلی گذاشتند. بنابراین ما هم فضای مسجد و هم فضای مقبره را داشتیم. ما یک کارت‌های بسیار زیبایی به مناسبت میلاد نبی که اطلاعیه و دعوتنامه بود، روی کاغذ گلاسه بسیار شیک تهیه کردیم. من شب‌ها مجبور بودم از دبیرستان که می‌آمدم بروم پیش پدرم. پدرم مقید بود اول غروب باید به مسجد بروم و نماز بخوانم، من را در مغازه می‌گذاشت و می‌رفت برای اقامه نماز. وقتی از مسجد برگشت با یک روحانی برگشت. به من گفت از آن دعوتنامه‌ها خدمت حاج آقا بدهم. من یک دعوتنامه به حاج آقا دادم؛ اول از آن تعریف و تمجید کرد و گفت: حالا برنامه شما چیست. گفتم: برنامه سخنرانی و مراسم جشن است. گفت: چه کسانی صحبت می‌کنند؟ گفتم: افرادی هستند که صحبت کنند. پدرم گفت: منظور حاج آقا این است که اگر کسی نیست از حاج آقا برای سخنرانی دعوت کنید. گفتم: برنامه ما تنظیم

شده و دانشجویان جلسات را اداره می‌کنند و خود من هم یکی از سخنرانان هستم. این آقای روحانی ناراحت شد و برگشت گفت شما را چه راجع به مذهب حرف زدن؟ (حالا در حضور پدرم) شما بروید کاباره بهتر است از اینکه از دین صحبت کنید. شما را چه به دین؟ شما حق ندارید راجع به دین حرف بزنید. می‌خواهم بگویم برخورد سنتی این بود که ما راجع به دین حق نداشتیم حرف بزنیم. فقط یک گروهی راجع به دین حرف بزنند. طالقانی نه تنها چنین نگاهی نداشت، بلکه تشویق می‌کرد. بارها شده بود در خود مسجد قبل از تفسیر قرآن از ما می‌خواست حرف بزنیم. به همین دلیل مسجد و مقبره را در اختیار ما گذاشته بود. و اولین بار که چنین مجلسی را دانشجویان و جوانان ترتیب می‌دادند. خیلی هم شلوغ شده بود به طوری بود که در خیابان استانبول ما بلندگو گذاشته بودیم و جمعیتی که آمده بودند به سینما و نمایش و کافه بروند در همان پیاده‌روها به سخنرانی و برنامه‌ها گوش می‌کردند. این بود که طالقانی به جوان‌ها اعتبار و شخصیت می‌داد. خودش را می‌آورد به سطح جوانان که با آنها به گفت‌وگوی معنادار بنشینند. طالقانی در برابر سوالات ما که بعضاً ممکن است سوالاتی پیش پا افتاده باشد عصبانی نمی‌شد و با متانت و خونسردی جواب می‌داد.

طالقانی در کنکاش در ریشه لغات و بیرون کشیدن معنای اصلی از این لغات بسیار موثر بوده است به همین دلیل وقتی پرتوی از قرآن را می‌خوانیم یک دنیای دیگر جلوی ما ظاهر می‌شود. مجموع اینها موجب شد چه به لحاظ خصلت‌ها و شخصیت‌ها یک فرد برجسته باشد آن هم برای نسل جوان که نسبت به ریاکاری، دکانداری دینی، نسبت به بعضی استعلاطلبی حساس است. یک وقتی آیت‌الله مهدوی‌کنی (که من ایشان را فردی بسیار وارسته می‌دانم و ایشان سلیم‌النفس است و خودش را در جزر و مدهای بعد از انقلاب حفظ کرده) که نخست‌وزیر بود و آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور می‌گفت من چقدر به آدم بنی‌صدر احترام می‌گذاشتم. می‌گفت با وجودی که ما روحانیون حالت استعلا داریم اما هنگامی که من در کنار بنی‌صدر راه می‌رفتم رعایت می‌کردم و یک قدم از او عقب‌تر می‌رفتم.

خیلی افتاده بود. طالقانی خیلی مقاوم و سرسخت بود. در دورانی که سران نهضت آزادی را گرفته و در دادگاه نظامی محاکمه می‌کردند، در دادگاه نظامی فوق‌العاده محکم ایستاد. شما اگر مشروح جریان دادگاه را بخوانید وقتی رئیس دادگاه اعلام کرد دادگاه تمام شده طالقانی یکدفعه (تا آن موقع حرفی نزده

بود و وقتی می‌خواستند از آن حرف بزنند حاضر نشد جواب بدهد) برخاست و گفت: بنشینید، همه یکدفعه می‌خکوب شدند و آن سوره فجر را خواند. در دوران زندان بسیار مقاوم بود. در دوران زندان هم با همراهان خود خیلی خاکی بود. در همه فعالیت‌های تقسیم شده در زندان را مثل بقیه می‌پذیرفت. اینها ویژگی‌هایی بوده که در آن بزرگوار بوده و جذب می‌کرده.

*آقای دکتر با توجه به توصیفات که کردید باید قشر سنتی با آقای طالقانی چندان میانه مناسبی نداشته باشد اما می‌بینیم که قشر سنتی هم احترام ویژه‌یی برای آقای طالقانی قائلند. آنها از چه زاویه‌یی با آقای طالقانی احساس همذاتی و رفاقت می‌کنند.

قطعاً در میان سنت‌گرایان طالقانی واجد شرایط و احترامی است اما نه در همه‌جا. من مثالی می‌زنم که نشان می‌دهد چنین نیست؛ طالقانی در نماز جمعه پیشگام بود. طالقانی بعد از انقلاب اولین کسی است که به آقای خمینی گفت ما می‌گفتیم از زمانی که حکومت اسلامی نیست نباید نماز جمعه را خواند (البته همه این علما این نظر را داشتند) حالا که انقلاب شده و شما شدید رهبر انقلاب، دستور دهید نماز جمعه را بخوانند. آقای خمینی به ایشان می‌گوید شما نماز جمعه را بخوانید و ایشان به خواندن نماز جمعه شروع می‌کنند. در واقع مرحوم طالقانی پایه‌گذار نماز جمعه در ایران بعد از انقلاب بوده است ولی در غرفه نماز جمعه عکس طالقانی نیست. چرا؟ مرحوم بهشتی نقشی در نماز جمعه تهران نداشت. مرحوم مطهری نقشی نداشت. مرحوم طالقانی بود که شروع کرد. حق این است که عکس مرحوم طالقانی آنجا باشد ولو عکس بهشتی و مطهری را بخواهند بگذارند. معنای گذاشتن عکس بهشتی و مطهری این نیست که عکس طالقانی را حذف کنند. چرا عکس طالقانی را نمی‌گذارند. این خیلی مهم است. بنابراین نوعی مقاومت و احساس رقابت وجود دارد.

* خب بالاخره به جای سکوت در برابر مراسم ایشان همواره احترام ایشان را نگه می‌دارند. می‌دانید که نهادهای حکومت برگزاری مراسم در مسجد هدایت را به عهده دارند.

اینجا دیگر در برابر شخصیت نافذ مرحوم طالقانی چه چیزی می‌توانند بگویند. البته این را هم بگویم؛ در مورد مراسمی که برگزار می‌شود بخش بسیار مهمی از زندگی طالقانی را نادیده می‌گیرند و آن این است که طالقانی شاید در میان روحانیون اولین کسی باشد که قید تشکیلات و سازمان را پذیرفته است. روحانیون معروفی در قم می‌گفتند نظم ما در بی‌نظمی است اما او آمده عضویت در یک سازمان سیاسی را پذیرفته. این امر در ارتقا و توسعه‌یافتگی سطح یک روحانی خیلی مهم است. ما می‌دانیم که روحانیون خیلی مقید به برخی اخلاق‌های جمعی نیستند ولی طالقانی مقید بود. در این مراسمی که شما می‌گویید این بخش از شخصیت طالقانی مغفول می‌ماند و این یک نوع تحریف تاریخ است. ممکن است کسانی با نهضت آزادی مخالف باشند و ایرادهایی هم بگیرند ولی در اینکه طالقانی عضو موسس و شورای مرکزی بود و به علت عضویت در شورای مرکزی نهضت بازداشت شده بود، تمام روحانیت درستی آن را تایید می‌کند.